

#### سبک نیکوکاری



به تعداد آدم‌ها بخشنده وجود دارد!

## آنان از وجودشان می‌بخشد و غنی‌تر می‌شوند

امانت است برای خشنودی و آسان شدن زندگی بندگان خرج می‌کنند. به راستی اگر افراد بخشنده نبودند سنگ روی سنگ بند نمی‌شد و این همه گره، بسته می‌ماند. اگر بخشنده‌گی نبود عده‌ای از ناامیدی و عده‌ای دیگر از کبر و غرور تباه می‌شدند. لازم نیست میلیارد باشید تا بتوانید در حد کلان بذل و بخشش انسان‌دوستانه کنید. توی همان دایره اقوام و خانواده هم می‌شود بخشنده بود. فرض کنید برادر تان نیاز شدید به مبلغی پول دارد تا آبروش را حفظ کند. حالا یا طلبی بدهد یا برای درمان و غیره. شما توی حسابان پول دارید و آن را پس انداز کرده‌اید یا قرار است دو ماه بعد از آن استفاده کنید. روحیه بخشنده‌گی و مهربانی شما را وامی‌دارد تا حل مشکل برادر تان را ترجیح بدهید و او را از این مخمصه نجات دهید. یا یک کودک بیمار نسوی فامیل دارید که برای عمل نیاز به پول دارد. نمی‌توانید دست روی دست بگذارید و قیافه غمگین مادر فرصت می‌دهید و آبروش را با دادن مبلغت به او می‌خرید. غرورش را جلوی زن و فرزندش می‌بخشید. اگر توان صبر کردن دارید، مهلت می‌دهید تا بدهی شما را از هر نوعی که هست بپردازد.

بعضی‌ها دارند اما دلشان نمی‌آید خرج کنند یا ببخشند. دل بزرگ و دریایی داشتن کار هر کسی نیست. بعضی‌ها که پول ندارند و برای به دست آوردنش تلاش می‌کنند به خداقول می‌دهند هزار و یک کار خدایسندانه انجام دهند و بخشی از پول را صرف امور خیر کنند اما همین که خرشان از پل گذشت و بارشان را رستند، قول و قرارشان را فراموش

**■ مرضیه بامیری**  
تعریف شما از بخشنده‌گی چیست؟ **توی زندگی تان کسی را دارید که بخشنده باشد؟ رحمانیت خداوند نشان بخشنده‌گی است و بعضی‌ها این صفت پروردگار در وجودشان متجلی می‌شود. بعضی‌ها می‌شوند بخشنده بعضی بخشنده‌تر. بعضی پول می‌دهند بعضی زندگی!**

**بیابید درباره این آدم‌ها حرف بزنیم. آنها که هر کجا هستند وجودشان مملو از آراش است و آن محیط را با رفتار یا کلامشان لطیف می‌کنند. آنها که اسمشان آرام‌بخش است و نور امیدی در دل‌ها می‌تابانند.**

**بعضی‌ها به یقین رسیده‌اند که این دنیا فانی است و دیر یا زود موقع کوچ می‌شود باید گذاشت و گذشت! پس به دارایی دنیا دل نمی‌بندند و آن را برای زیبا کردن زندگی خود و دیگران استفاده می‌کنند. این همه مؤسسات خیریه، این همه مراکز خصوصی توانبخشی و سالمندان و... نشان از وجود قلب‌های بخشه دارد. آنها که هر چیز خوبی را برای همه می‌خواهند. آنان مصداق همان حدیث ناب هستند که هر آنچه برای خود می‌پسندی برای دیگران بپسند و هر آنچه برای خود نمی‌پسندی بر دیگری نیسند.**

■■■

**■ آنان که خوشی‌هایشان را تقسیم می‌کنند**  
عده‌ای دوست دارند خوشی‌ها را با دیگران قسمت کنند. اگر سالم هستند تحمل ندارند کو‌دی را در بستر بیماری ببینند. اگر شکمم‌سیر است نمی‌توانند همنوع خود را اگر سینه ببینند. اگر بهترین لباس‌ها را می‌پوشند تاب دیدن کو‌دی‌با کفش کهنه و پاره را ندارند. اینجاست که با علی می‌گویند و مالی را که خداوند گفته پیش انسان

#### کوتاه مثل قصه زندگی

## دلشوره

دلشوره دست بردارش نبود. از صبح که بیدار شده بود دلش عین سیر و سرکه می‌جوید. صبحانه را خورده نخورده رها کرد و به مغازه رفت تا صاحبکارش نیامده کارها را راست و ریس کند. امروز خیلی کار داشت. کارهایش روی هم تلنبار شده بود. باید به چند نفر که موعد چکشان بود زنگ می‌زد. باید بانک می‌رفت و پول‌های نقد توی دخل را که نگه داشتنش توی مغازه خطرناک بود، توی حساب می‌خواند و رسیدش را می‌گرفت. هنوز کرکه مغازه‌های همسایه پایین بود که سمت بانک می‌رفت. صبح خلوت‌تر بود همیشه. اما امروز خیلی شلوغ بود. انگار مردم همه حساب و کتاب زندگی‌شان را گذاشته بودند برای امروز. کلی قبض آب و برق که هنوز مسن‌تر هلد نبودند با عابر بانک و اینترنت پرداخت کنند. کلی سسط بانک و تک و توک هم به جای نالیدن از وضع معیشت و گرانی‌ها، آسوده اسکناس می‌شمرند و لیخند روی لبشان بود.

نوبت گرفت. روی صندلی آهنی نشست و منتظر شد. بانک خیلی شلوغ بود. حالا حالاها نوشتش نمی‌شد. خواست برود و بانک که خلوت‌تر شد برگردد. بانکی‌ها او را می‌شناختند و از مشتری پرو و پا قشقران بود. اما یاد دلشوره صبح افتاد و ترسید به خاطر دزدیدن پول‌ها باشد. پشیمان شد و روی صندلی نشست. پاهایش را تند تند به زمین می‌کوبید. معلوم بود عجله دارد. بر خاست، لباسش را مرتب کرد و سمت پیشخوان رفت. چیزی گفت و وارد باجه شد. همه احترامش را داشتند. کارش را زود راه می‌انداختند. مشتری خوش حسابی بود و حضورش اعتبار می‌داد به بانکشان.

با آنها دست داد و چیزهای گفت. کارش انجام شد. خیالش راحت شد بابت پول‌ها. رویش را که برگرداند بانک شلوغ بود. صدای همه‌مه توی گوشش پیچید. دوباره نگرانی به دلش چنگ زد. دستی‌اچه از باجه بیرون آمد. کسی حالش بد شده بود. یک دختر بود. صورتش معلوم نبود. بجهوش جلوی بانک پیدایش

می‌کنند و می‌شوند همان آدم‌هایی که آب از دستشان نمی‌چکد. اینگونه آدم‌ها دیروز خود را فراموش می‌کنند. بخشنده‌ها خمس و زکاتشان را می‌دهند. بخشنده‌ها بخشی از مالشان را در مؤسسات قرض‌الحسنه می‌گذارند تا به جای سود مادی از نعمت‌های معنوی بهره بگیرند. آنها با خدا معامله می‌کنند و چون رضای او را در نظر دارند و به وعده‌اش برای افزونی ثروت و غنی‌تر شدنشان ایمان دارند، حرکات انسان‌دوستانه می‌کنند. می‌بیند جوانی در پیرامونش است که لنگ ۱۰ میلیون تومان است تا دست عروسیش را بگیرد و برود زیر یک سقف. این پول را به او قرض می‌دهد تا بعد از تشکیل زندگی هر وقت توانست آن را پرداخت کند. یا مادری قرار است برای دخترش جهیزیه بخرد اما دستش خالیست. عده‌ای نیکوکار گرد هم می‌آیند و هر کدام یکی از وسایل ضروری را برایش مهیا می‌کنند تا هم کرامت انسانی حفظ و هم خشنودی خدا حاصل شود. **■ انسان که ماهیگیری یاد می‌دهند و لوازم**

**ماهیگیری می‌بخشند**

مدل بعضی بخشنیدن‌ها فرق دارد. عده‌ای به جای دادن ماهی به کسی به او فنون ماهیگیری می‌آموزند. به نظرم این آدم‌ها بسیار قابل ستایش هستند. جوانی را می‌بینند که علاقه‌مند به کار است و پشتکار خوبی دارد اما بی تجربه‌است. به او اعتماد می‌کنند و تمام وقت و فن کسب و کار را یادش می‌دهند. بعد هم دستش را می‌گیرند تا خودش یک کسب‌راه بیندازد. فکر کنید کسی بدون چشم‌داشت دستمز، یک مکانیک تمام‌عیار بار بیآورد. یا یکی آرایشگری ماهر تربیت کند که بتواند روی پای خودش بایستد. عده‌ای هم حرفه نمی‌آموزند و ماهیگیری یاد نمی‌دهند اما اسباب ماهیگیری را برایش مهیا می‌کنند. اینها همان دسته از کسانی هستند که بخشش از بزرگ دارند و سرمایه یعنی اینکه حواسش به کار یک جوان را در اختیارش می‌گذارند. همان‌هایی که به جای گل

خریدن هر روز از یک پیرمرد، برایش یک دکه گل‌فروشی در ست می‌کنند تا او آسوده و ایمن‌تر کسب‌روزی کند. یا به جای خرید دستمال و آدامس از کودکان کار، آنها را به هزینه خود راهی مدرسه می‌کند و با یک بخشنده‌گی عمر کودک را از تباهی نجات می‌دهد. خیلی چیزها پیرامونمان هست که رنگ و بوی بخشنده‌گی دارد. این یک خصلت زیبای انسانی است و هر چند در مسلمان‌ها و با ایمان‌ها پر رنگ‌تر است اما همه جا دنیا بخشنیدن تقدیس می‌شود.

**■ آنان که بخشنده‌گی را یک موهبت الهی می‌دانند**  
یکی از رسم‌های زیبای بخشنده‌گی که در کشور ما هر ساله انجام می‌شود، جشن نیکوکارست. بچه‌ها می‌آموزند که دیگران را در ک کنند و لذت‌های مادی زندگی را با دیگران شریک شوند. بچه‌ها یاد می‌گیرند ببخشند. از چیزی که دوست دارند دل بکنند و به کسی بدهند. بیش از اینکه میزان کمک‌ها مهم باشد، حضور مردم و بچه‌های پر اشتیاق کنار صندوق‌هاست که حال آدم را خوب می‌کند و به زندگی اجتماعی امیدوار. امید به اینکه در یک جامعه زندگی می‌کنی که مردانی بخشنده دارد و نماینده خدا روی زمین هستند. هر وقت نیاز باشد بدون سرزنش و کوچک شمردن کرامت تو، دستت را می‌گیرند و دوباره شریک شونت می‌زنند تا سر پا شوی. می‌دانی اگر بیمار شدی عده‌ای هستند که مراقب غصه‌هایت باشند. اگر به هر دلیلی راهی زندان شدی عده‌ای هستند که فارغ از اشتباهات مراقب خانواده‌ات باشند و همه تلاششان را برای آزادی تو بکنند. هستند کسانی که نمی‌گذارند گرسنه خوابی و توی سرمای زمستان که تو آشیانه‌ای برای خوابیدن نداری، مثل یک فرشته حواسشان به تو هست. به تعداد آدم‌های این کره خاکی دست‌های بخشنده هست، به شرط آنکه این خصلت را در خودمان بیدار نگاه داریم و بخشنده‌گی را یک موهبت الهی بدانیم.

#### سبک تربیت

آموزش مهربانی و بخشش به کودکان

### کودک بخشنده، محصول مهربانی ماست



تربیت کودکان یکی از بزرگ‌ترین و دشوارترین وظایف است. مادرها خوب می‌دانند چه می‌گویم. آنها می‌دانند که کودک از وقتی به درک مشخصی از محیط رسید باید آموزش‌های صحیح برای ارتباط با اجتماع را برای او شروع کنند. کودک، مهربانی را مثل تمام رفتارهای دیگرش از والدین تقلید می‌کند. پس اگر بچهای مهربان و بخشنده است یقین بدانید که این یک اصل مهم در خانواده کودک است. باید به کودک آموخت که مهربانی یعنی اینکه حواسش به عواطف دوستانش باشد. اگر دوستش عصبانی شد یا فریاد کشید بتواند او را درک کند نه اینکه در خشونت او پستی بگیرد. یاد بگیرد مهربانی یعنی بخشش. گاهی باید وسایلش را به دیگری بدهد. بچه‌های بزرگ‌تر یاد می‌گیرند برای نایز کوچکترها از نیاز خودشان بگذرند و این یعنی بخشش. بچه‌های بخشنده اهل مدارا کردن هستند. توی بازی با همسالان کنار می‌آیند. اینها توی مدرسه یا بازی هر چه خوراکی دارند به دوستشان می‌دهند. اینها موقع نقاشی

گاهی وقت‌ها چرخ روزگار به کام ما نمی‌چرخد. روی خط شانس نیستیم. داریم زندگی خودمان را می‌کنیم اما ناگهان همه چیز به هم می‌خورد. یک اتفاق تلخ همه خوشی‌ها را یک جا و در یک چشم به هم زدن نابود می‌کند. آقای خانهای، محترم هستی و امیدو تکیه‌گاه یک خانواده کاری به کار کسی نداری و راه خودت را می‌روی، اما یکباره تمام این نقش‌ها فرو می‌ریزد و چیزی که به بار می‌آید تباهی است. ناخواسته موجب قتل می‌شوی و...

خدا نصب دشمن آدم هم نکند. گاهی آنچه نباید رخ می‌دهد ناخواسته کاری را مرتکب می‌شوی که نمی‌خواستی. برای زندگی‌ات هزار و یک برنامه ریخته‌ای و آرزوهای کوچک و بزرگ تو را به تلاش و حرکت وامی‌دارد. اما در جایی از زمان ساعت از حرکت می‌ایستد و جای آدم خوب و بد عوض می‌شود و ناخواسته دچار یک رخداد تلخ می‌شوی. برای یک لحظه نمی‌توانی خشم‌ت را فر بنشانی. همه حرمت را سر کسی در می‌آوری که با او گلاویز شده‌ای. فرقی هم نمی‌کند علتش چیست. شاید دعوا سر جای پارک باشد یا حرف‌های ناموسی. این کدام که باشد می‌تواند برای یک لحظه خون را به جوش بیاورد، خشم جلوی چشم آدم را بگیرد و مرتکب عملی ناگهانی شود. چوب‌باز کند و ببیند یک مقتول روی زمین افتاده است و خودش با یک دستبند راهی زندان می‌شود. حکمش قصاص نفس است و جرمش قتل. در دشمن که سفارش زیادی به بخشنیدن شده است. اینکه کینه‌ها را کنار بگذاریم و عشق و دوستی را کنار یک‌بگر کنیم. بخشنیدن آداب و مدل‌های زیادی دارد. اما بعضی‌ها بلند زندگی ببخشند. بعضی مادرها را باید ستود. درست است. در زمانی که باید برای فرزندش آرزوهای زیبا می‌کرد. باید او را به تن سرد خاک سپسارد. می‌گویند فرزندت ضربه مغزی شده است. بخشنند. دیگر بگدر امیدمی به نجاتش نیست. او حالا یک زندگی نباتی دارد. یعنی فقط چون نفس می‌کند زنده است. می‌دانم برای یک مادر چه سخت است در آن صحنه دلخراش تصمیم بزرگ بگیرد. می‌داند. این مادرها دل بزرگ‌تری نیست و حالا باید تصمیم بگیرد تا با آن پیکر نیمه‌جان که به آخر خط دنیا رسیده‌اند وداع کند. بعضی‌ها عاشقتی را خوب می‌دانند. دلشان نمی‌خواهد عزیزشان را به خاک بسپارند. نمی‌خواهند یاد و خاطرش را به مور و عقرب‌ها بسپارند. آنها دیگر جسم عزیزشان را ندارند اما با یک بخشش بزرگ زندگی آنها را جاودانه می‌کنند. دیگر هیچ تریبوسی نمی‌تواند صدای کویدیدن قلبش را متوقف کند. دیگر کسی نمی‌تواند چشم‌هایش را روی زیبایی‌های دنیا ببندد. زیرا آنها تصمیم می‌گیرند تا بخشی از پیکر عزیزشان را در جان یکی دیگر به ودیعه بگذارند. آنها معاملهای دو سر سود می‌کنند. هم با این ترقتند خدایسندانه به یک انسان فرصت زیستن می‌دهند و هم قلب و اعضای عزیزشان را زنده نگاه می‌دارند. این مادرها دل بزرگی دارند. باید دستشان را بوسید. این روزها عده زیادی خودشان طالب این بخشش زیبا هستند. تصمیم می‌گیرند تا جسمشان را به جای خاک به انسانی دیگر بدهند که هنوز برای یک کوشش فرصت هست. هر روز عده زیادی به جمع اهداکننده عضو می‌پیوندند تا اگر روزی خدای ناکرده دست تقدیر دچار زندگی نباتی‌شان کرد بالاخره از قبل داده خودشان کارهای پیوند سریع‌تر انجام شود. آنها خودشان خیال والدین را راحت می‌کنند و تصمیم را برای آنهاپی که همدرد هستند آسان می‌کنند. کارت اهدای زندگی یکی از بهترین کارهای توی کیفمان است که هر کس آن را ببیند متوجه دل بزرگ و مهربان ما می‌شود؛ چرا که بخشنیدن جرئت می‌خواهد و هر کسی را این لای جرئت نیست.

یک عده دیگر هم نه پول می‌بخشند و نه زندگی. اما خوب بلدند از خطاها بگذرند و ببخشند. می‌توانند مهربان باشند و اگر کسی خطایش را پذیرفت و عذر خواست آن را بپذیرند. یاد گرفته‌اند انسان جایز الخطاست و هر کسی ممکن است خطا کند. برای همین دعوا و اختلافات را کنار می‌گذارند و قبل از آنکه کارشان به داد‌گاه و شکایت برسد، خودشان حل و فصل می‌کنند.

#### سبک گذشت



چشمپوشی از قصاص و اهدای عضو، اوج بخشنده‌گی یک انسان

### وقتی به دیگران زندگی دوباره می‌بخشیم

باید اندوهگین باشند که چهارپایه را از زیر پای یک انسان کشیدند و دستور پایان حیاتش را صادر کردند؟  
تا اینجا همه چیز حق است. عدالتی که باید اجرا شود و عامل ریختن خون بیگانه‌ی که باید قصاص شود اما اینجاست که تصمیم آدم‌ها فرق می‌کند. بعضی‌شان بخشنیدن را بلد هستند. بعضی‌شان ابا دارند از صدور جواز مرگ. این حق را فقط در حیطه قدرت خدا می‌دانند. آنها می‌دانند که کشتن فرد دیگر باعث زنده شدن عزیزشان نمی‌شود. چیزی به حالت اول بازمی‌گردد حتی روح و روان آنها. گاهی وقت‌ها این اولیا آن قدر بخشنده‌اند که از خون عزیزشان برای شادی روحش می‌گذرند. به خانواده‌ای حیات دوباره می‌بخشند تا خدا هم آنها را ببخشد. آنها با این بخشش روح بزرگشان را صیقل می‌دهند اما خانواده‌ای یک بار طعم مردن را چشیده و دوباره به زندگی بازمی‌گردد. چقدر زیبات که زندگی می‌شود و بخشش به جای گرفتن نفس بی‌جان یک رابطه. چقدر زیبات که طاقت نداشته باشیم یتیمی کو‌دی را خواهیم. چقدر خوب است که گاهی وقت‌ها رقیق‌القلب باشیم و نتوانیم انتقام بگیریم. اصلاً لذتی که در بخشش هست در انتقام نیست. این راه‌هاخشینده‌ایم. البته لازم است اشاره کنم این بخشش برای کسانی است که ناخواسته و به یک اشتباه مرتکب قتل شده‌اند. آنهاپی که مفید هستند، متجاوزند و گناهشان بیش از غفلت لحظه‌ای‌ست قابل بخشش نیستند و باید روی مجازات بعضی‌ها بیش از این فشاری کرد.

در دشمن که سفارش زیادی به بخشنیدن شده است. اینکه کینه‌ها را کنار بگذاریم و عشق و دوستی را کنار یک‌بگر کنیم. بخشنیدن آداب و مدل‌های زیادی دارد. اما بعضی‌ها بلند زندگی ببخشند. بعضی مادرها را باید ستود. درست است. در زمانی که باید برای فرزندش آرزوهای زیبا می‌گویند فرزندت ضربه مغزی شده است. بخشنند. دیگر بگدر امیدمی به نجاتش نیست. او حالا یک زندگی نباتی دارد. یعنی فقط چون نفس می‌کند زنده است. می‌دانم برای یک مادر چه سخت است در آن صحنه دلخراش تصمیم بزرگ بگیرد. می‌داند. این مادرها دل بزرگ‌تری نیست و حالا باید تصمیم بگیرد تا با آن پیکر نیمه‌جان که به آخر خط دنیا رسیده‌اند وداع کند. بعضی‌ها عاشقتی را خوب می‌دانند. دلشان نمی‌خواهد عزیزشان را به خاک بسپارند. نمی‌خواهند یاد و خاطرش را به مور و عقرب‌ها بسپارند. آنها دیگر جسم عزیزشان را ندارند اما با یک بخشش بزرگ زندگی آنها را جاودانه می‌کنند. دیگر هیچ تریبوسی نمی‌تواند صدای کویدیدن قلبش را متوقف کند. دیگر کسی نمی‌تواند چشم‌هایش را روی زیبایی‌های دنیا ببندد. زیرا آنها تصمیم می‌گیرند تا بخشی از پیکر عزیزشان را در جان یکی دیگر به ودیعه بگذارند. آنها معاملهای دو سر سود می‌کنند. هم با این ترقتند خدایسندانه به یک انسان فرصت زیستن می‌دهند و هم قلب و اعضای عزیزشان را زنده نگاه می‌دارند. این مادرها دل بزرگی دارند. باید دستشان را بوسید. این روزها عده زیادی خودشان طالب این بخشش زیبا هستند. تصمیم می‌گیرند تا جسمشان را به جای خاک به انسانی دیگر بدهند که هنوز برای یک کوشش فرصت هست. هر روز عده زیادی به جمع اهداکننده عضو می‌پیوندند تا اگر روزی خدای ناکرده دست تقدیر دچار زندگی نباتی‌شان کرد بالاخره از قبل داده خودشان کارهای پیوند سریع‌تر انجام شود. آنها خودشان خیال والدین را راحت می‌کنند و تصمیم را برای آنهاپی که همدرد هستند آسان می‌کنند. کارت اهدای زندگی یکی از بهترین کارهای توی کیفمان است که هر کس آن را ببیند متوجه دل بزرگ و مهربان ما می‌شود؛ چرا که بخشنیدن جرئت می‌خواهد و هر کسی را این لای جرئت نیست.

یک عده دیگر هم نه پول می‌بخشند و نه زندگی. اما خوب بلدند از خطاها بگذرند و ببخشند. می‌توانند مهربان باشند و اگر کسی خطایش را پذیرفت و عذر خواست آن را بپذیرند. یاد گرفته‌اند انسان جایز الخطاست و هر کسی ممکن است خطا کند. برای همین دعوا و اختلافات را کنار می‌گذارند و قبل از آنکه کارشان به داد‌گاه و شکایت برسد، خودشان حل و فصل می‌کنند.